

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

احمد برومند - کابل - افغانستان

۲۸ فبروری ۲۰۱۲

پارازیت ها به محل تغذیه بزرگی حمله کردند

توله سگان "مائونیست" به قله های شامخ مبارزه پارس می زنند

باری من جوجه "مائونیست های افغانستانی" را طالبان "مائونیست" گفته بودم. آن ها در اعمال نامه سیاه انترنیتی شان از من شکایت کردند که چرا به آن ها چنین گفتم، ولی در همان اعمال نامه سیاه یعنی سایت شورش چشم را خط سیاری به خود جلب کرد که در آن نوشته شده است: "تنها مارکسیسم - لنینیسم - مائونیسم، نه چیزی کمتر و نه چیزی بیشتر از آن". باور کنید با خواندن آن هم مرا خنده گرفت و هم می خواستم گریه کنم. خنده از آن جهت که این ها چه قدر احمق اند که حکمی را در باره خود در جایی رد می کنند و باز احمقانه در همان جا به اثبات آن حکم مدرک می دهند. آخر مگر همین جمله که بگوئی "تنها م.ل.م. نه چیزی کمتر و نه بیشتر از آن" یک حکم ایدئولسی بنیادگرایانه طالبانی - خمینیستی نیست؟ این جمله اتفاقاً نقل کامل گفته خمینی است. مگر خمینی در برابر "مجاهدین خلق" که جمهوری دموکراتیک اسلامی می خواستند نگفته بود، "فقط جمهوری اسلامی نه کمتر از آن و نه بیشتر از آن". حال نقل همان تیتر با تغییر کلمات، طالب بودن و خمینیست بودن تان را نمی رساند؟ به مصداق آیه قران که میگوید "الیوم اکملت دینکم و..." و بر هرگونه بحث و ترقی و تکاملی بر دین جلو می گیرد، شما نیز مانع تکامل و ترقی "مائونیست ها" می شوید. دین به مسلمین اجازه نمی دهد که از آنچه خود فرموده "نه چیزی کمتر و نه چیزی بیشتر" بگویند و بکنند و برای خدا و دین هرگز مهم نیست که شرایط تکامل جوامع انسانی طی دهه ها و سده ها چه تغییراتی را متحمل میشود، فقط آنچه خدا گفته است به علم غیب خود تا اخیر دنیا همان باید بشود و هرگونه واقعیت و تحول و تکاملی نیز خود را در آن قالب بگنجاند. دقیقاً همان چیزی که در وطن ما طالبان می خواهند و آن را به زور شلاق تحمیل می کنند. مگر طالبان نمی گویند "فقط اسلام ناب محمدی، نه چیزی بیشتر و نه چیزی کمتر از آن". حال طالبان "مائونیست افغانستانی" با جابه جایی کلمات همان شعار را "فقط م.ل.م. نه بیشتر از آن و نه کمتر از آن" نشخوار می کنند و باز می گویند چرا "احمد برومند" ما را "طالبان مائونیست..." گفته است. مگر می شود به حماقت این "مائونیست" - طالب نخواستید؟

اما با خواندن این شعار جوجه "مائوئیست" های طالب "افغانستانی" می خواست گریه ام بگیرد که ما ملت مظلوم ما چه سرنوشت بدی داریم که هرکس از هر اندیشه ای که دم زند بدترین، عقب مانده ترین و ظالم ترین نوع آن را برای ما می خواهد. دین کشور ما عقب مانده و استبدادی تر از تمام ادیان و حتی از همه جاهای دیگر همین دین. با ادعای "انقلاب و سوسیالیسم" وقتی چیزی به کشور ما می آید کودتای منحوس "ثوری" می شود و لجن و تعفنش دنیائی را نفرت انگیز می سازد. جمهوری اسلامی ناب جهادی برای ما ویرانگر ملک و تاراج گر سر و مال ملت می شود. امارت ناب محمدی طالب سیاه ترین عقب ماندگی و استبداد را بر مردم ما تحمیل می کند. دموکراسی امریکائی - اروپائی با اشغال کشور ما به زور B52 و زیر چکمه صدها هزار سرباز مسلح به ما خون، دود، آتش، ویرانی، موادمخدر، فساد، شکنجه، تروریسم و غیره به ارمغان می آورد. و اینک "مائوئیسم افغانستانی" هم کلیه دروازه های تکامل را بر روی ما می بندد و اجازه نمی دهد که متناسب با حکم دیالکتیک و طرح مائوتسه دون برای تضادهای ویژه جامعه خود راه حل ویژه ای را جست و جو کنیم. می گوید "تحلیل مشخص از اوضاع مشخص" لازم نیست و شما باید در همان قالب های دیگران، که آن راهم خیلی بد فهمیده است، خود را بگنجانید، می خواهد بشود و می خواهد نشود. یعنی شما حق ندارید کفشی به اندازه پای تان جست و جو کنید، بلکه باید پای خود را به اندازه کفش ساخته شده ااره کنید و خورد و کلان بسازید. ای وای! چه مصیبتی است که بر سر ما می آید؟ این بار پارازیت های "مائوئیست" برای اظهار وجود خود به محل تغذیه بزرگی حمله کردند و به تخریب بنیاد و اساس اندیشه دوران ساز عصر که همانا دینامیسم پویا و تکاملی آن است، پرداخته اند. از دیگران به هر حال، ولی زیر نام متحول ترین و انقلابی ترین اندیشه یعنی "م-ل-م" چنین حکمی کردن و آن اندیشه پویا را که ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی بنیاد آن را می سازد و هیچ چیز جز حرکت و تکامل را مطلق نمی داند، تا سرحد دین و احکام جنمی و تحول ناپذیر نزول دادن جنایت است. تازه آخر شما چه کاره که به جنبشی به وسعت جهان چنین حکم مبتدلی صادر می کنید؟ به حرف شما عناصر حقیر، حتی زن و بچه های تان پشیزی ارزش قایل نیستند، چگونه چنین دیوانه وار به دنیا حکم صادر می کنید و حق تکامل اندیشه را از بشریت مترقی سلب می سازید؟ هم اکنون بحث "مائوئیسم" در بزرگترین احزاب کمونیست و جنبش جهانی موضوع جدلی است که هنوز به نتیجه نهائی نرسیده است، اما بیا و ببین که دیوانگان "افغانستانی" ما آن را پایان جهان اعلان می کنند و از همه سلب صلاحیت ادامه بحث را می نمایند؟!!

شما خواننده عزیز تصور کنید اگر مارکسیست ها در حیات مارکس و یا پس از مرگ آن می گفتند "تنها مارکسیسم نه چیزی کمتر و نه چیزی بیشتر از آن" و اشخاصی مثل مأمورین امر به معروف "مائوئیست های افغانستانی" ما هر عنصر طرفدار تکامل مارکسیسم را تکفیر می کردند، چه روزگاری بر سر لنین و همراهانش می آوردند و سر نوشت انقلاب اکتوبر به کجا می انجامید؟ در آن صورت آیا ما می توانستیم فصل نوین تکاملی مارکسیسم یعنی "لنینیسم" را داشته باشیم؟ چه خوب که دنیا در آن روزگار احمق های وز وزی مثل جوجه "مائوئیست های افغانستانی" نداشت و رنه فصل نوین و اضافه شده بر مارکسیسم به نام لنینیسم از تاریخ حذف می شد و همه دنیا باید منتظر انقلاب هم زمان جهانی که مارکس با در نظر داشت ویژگی های سرمایه داری قبل از امپریالیسم گفته بود می نشستند. ولی مارکسیست های دنیا طالب نبودند و به "الیوم اکملت" باور نداشتند. آنها با در نظر داشت تکامل جامعه متناسب با شرایط عینی، چیزهایی را از گفته های مارکس مثل انقلاب هم زمان درجهان کنار گذاشتند (یعنی کم کردند) و با پیدایش امپریالیسم چیزهایی مثل انقلاب درحلقه ضعیف امپریالیسم، دریک کشور، به آن افزودند (یعنی بیشتر کردند) و به این ترتیب با چیزی کمتر و بیشتر کردن به "مارکسیسم" مرحله تکامل تری

از آن یعنی "مارکسیسم- لنینیسم" را آفریدند. با این کم و اضاف کردن بود که به انجام انقلاب کبیر اکتوبر دست یافتند و چهره جهان را عوض کردند. به این هم اکتفاء نکردند و کسی نگفت "تنها مارکسیسم- لنینیسم نه چیزی کمتر و نه چیزی بیشتر از آن". و اگر هم می گفت مثل "مائوئیست های افغانستانی" به حرفش کسی پیاز ریزه نمی کرد. مارکسیست- لنینیست های چینی شریای دیگری داشتند و باز هم در عمل و نظر به جهانیان اعلان کردند که مارکسیسم- لنینیسم ایستا نیست و لنینیسم و انقلاب اکتوبر هم حرف و عمل آخر نیست. می توان آن را نیز کمتر و بیشتر کرد و متناسب با شرایط ویژه زمان و مکان تطبیقش تکاملش داد. آن ها ستراتیژی اولیه، تاکتیک و شیوه عمل انقلاب اکتوبر را در کشور خود قابل تطبیق ندانستند و آن را کنار گذاشتند. برای انقلاب کردن در کشورشان ستراتیژی، تاکتیک و شیوه عمل خاص خود شان را آفریدند که به نام خودشان مسما شد. آن ها به عنوان دیالکتیسیست و معتقد به تکاملی بودن مارکسیسم- لنینیسم آن را تا به اندیشه مائوتسه دون ارتقاء دادند و به مارکسیسم- لنینیسم هم اندیشه مائوتسه دون را افزودند (یعنی بیشتر کردند). آنها باور داشتند که جهان تکامل کرده و می کند و لذا متناسب با آن اندیشه های انقلابی و ایسم ها هم به مثابه ابزار کار تکامل و ترقی اجتماعی، باید تکامل کنند. این جاست که مارکسیسم با کمتر و بیشتر کردن به لنینیسم و به اندیشه مائوتسه دون تکامل کرد. ولی دیالکتیک به عنوان گهر تکامل و جان مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون نمی تواند بپذیرد که با مرگ مائوتسه دون دیگر دروازه تکامل اندیشه را باید بست و به "چیزی کمتر و یا بیشتر" در آن اجازه نداد. همچنان که مارکسیسم به لنینیسم و به اندیشه مائوتسه دون (به قول شما مائوئیسم) تکامل داده شد، انسان های بعدی هم حق دارند، می توانند و باید آن را متناسب با تکامل جامعه تکامل دهند و حق دارند با تحلیل مشخص از اوضاع مشخص، آنچه که لنین کرد، مائوتسه دون کرد، آیندگان هم بکنند. مارکسیسم - لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون (و یا مائوئیسم) دین نیست و متفکرین و بنیادگذاران - آن هم خدا و پیغمبر نبودند که همه چیز را تا قیامت در آن تکمیل کرده باشند.

فریدریش انگلس می گوید: اگر دیالکتیک خود را هم پای تکامل، رشد ندهد دیگر دیالکتیک نیست. با اینحال چگونه ممکن است کسی خود را مارکسیست- لنینیست- مائوئیست یعنی پیرو ماتریالیسم و دیالکتیک بداند و بگوید به این اندیشه کسی حق ندارد اضافه و کم کند، "همین بس، نه بیشتر و نه کمتر". این تفکر فوق دگماتیسم است، ایدئالیستی است، طالبانی و خمینیستی است و هیچ قرابتی به اندیشه پویا، تحول طلب و تکامل پذیر "م- ل- ا و یا م" ندارد و حکم جوجه "مائوئیستهای افغانستانی" که می گویند "تنها م- ل- م نه چیزی کمتر و نه بیشتر از آن" یک حکم ضد مارکسیستی - لنینیستی و مائوئیستی و دشمنی آشکار با این تفکر است.

چوچه سگان طالب "مائوئیست" خصلت پارازیت را دارند. چون خودشان مولد و کارآ نیستند. کسی حرف شان را به پیشیزی نمی خرد، عمل سالم که اصلاً نمی کنند (اگر کرده اند یک مورد آن را نشان بدهند)، از ساحه عمل هم به فرسنگ ها دور هستند، لذا برای اظهار وجود شان وز وز کرده بر موجودات دیگر حمله می کنند تا از آن زقومی به حیات پر از ادبار خود به دست آورند. این در خصلت و ذات پارازیت ها است که از ارگانیزم دیگران استفاده می کنند. یعنی اینکه به قسمت هائی از بدن دیگران می چسبند و دزدانه خون دیگران را می مکند. "مائوئیست های افغانستانی"- استاد و شاگرد- دقیقاً همان شیوه زندگی پارازیتی را برگزیده و از جویدن و زخمی ساختن قسمت هائی از جنبش چپ و مکیدن خون آن وجود دلتبار شان را بر جامعه تحمیل می کنند. در غیر آن چه بگویند؟ حسین خاين به جنبش چپ افغانستان غیر دشمنی چه نسبتی داشته و دارد؟ تاریخ نحس زندگی اش تا همین اکنون جز به جاسوسی و خیانت در چه امری گذشته است؟ چرا به سوالات من و دیگران پاسخ درست نمی دهد و با کش کردن زنجیر شاگردان "صادق" و وفادارش هر روز زوزه نو سر می کنند و زخمی دیگر بر جنبش چپ می زنند. یک دم

به "ساما" جف می زنند، گاهی پاچه "رهائی" را می گیرند و زمانی... تا بدین نحو وجود شان را تبارز دهند. در غیر آن با گذشته ننگین و حال ننگین تر شان چه بگویند و چگونه می توانند موجودیت خود را، آن هم در جنبش چپ، ثابت کنند. در این اواخر گامی فراتر رفته و به قله های شامخ مبارزه و انقلاب کشور ما که تمام هستی شان را نثار و هدیه مبارزه و انقلاب کرده اند، با هاری زاید الوصفی پارس نمودند. مجید، رهبر، داکتر فیض احمد، بهمن، سرمد و بزرگان دیگری، شهید و شاهد، قله های شامخی اند که بیشمارانه و وحشیانه مورد حمله توله سگان "مانوئیست" قرار گرفته و نام های نامی شان وسیله تشهیر این وحشیان مزدور و دور از همه ارزش های انسانی ساخته شده است. شنیده بودم که آدم خود خواهی برای تشهیر نام خود به محراب مسجد کار بد کرده بود. اینک به تقلید از او، بد نامان تشنه نام بر محراب جنبش انقلابی تاخته اند تا مردم از آن ها نام ببرند. برای توله سگان "مانوئیست" مطرح نیست که از آن ها چه نوع نام برده شود، فقط می خواهند که نام شان مطرح شود به هر قیمتی و به هر شکلی که باشد. این اراذل بی حیا که خود و حزب شان حتی یک مورد عملی در جنبش چپ ندارند که کسی آنرا مثبت و یا منفی ارزیابی کند (در کجای افغانستان، چه کرده اند؟ یک مورد آن را کی دیده و یا شنیده است؟)، به کارنامه پر بار و تاریخ ساز انقلابیون کبیر کشور ما دهن می اندازند تا آن را آلوده کنند. "ساما" و "رهائی" و رهبران جانباز شان به طرح ها و شعارهائی که خود به آن باور داشتند چنان قهرمانانه عمل کردند که دوست و دشمن نمی تواند آن را از تاریخ کشور ما بزدايد. آن ها شعار جنگ مسلحانه دادند و هر روز از شهر تا روستا به آن عمل می کردند و صفحاتی از تاریخ را رقم می زدند و روزانه جراید و نشرات خبر عملیات مسلحانه و غیر مسلحانه شان را منتشر می کرد. پُسته و کندک و غند و لوا بود که به دست توانا و تدبیر مدبرانه آنها خلع سلاح میشد. اینک بعد از حدود سه دهه شما با جف زدن به آن پراتیک تاریخ ساز شان می خواهید خود را مطرح کنید. شرم تان باد! ده سال است که شما "جنگ مسلحانه شکل عمده مبارزه" "شعار!!" داده اید، آخر از یک مورد کوچک عملی آن مثال بدهید تا دیگران هم ببینند که شما حرافان پرگویی پارازیتی نیستید که فقط با تخریب دیگران می خواهید خود را مطرح کنید. ولی چه می توان کرد که شما چنین هستید، به علاوه این که برای تخریب جنبش چپ از مراجع متعدد وظیفه گرفته اید و هر روز کار تان تخریب قسمت هائی از گذشته و حال آنست.

آری خواننده عزیز!

چنانی که در فوق تذکر رفت، عناصر ز الوصفت عقده ای، مفلوج و مفلوک، دچار بیماری روانی و در مواردی آلوده دامان در پی کسب شهرت (حتی شهره شدن در بدنامی) و جبران ضعف شخصیتی خود؛ با نفی عبث و شیوه مطلقگرایانه و ضد دیالکتیکی به نفی و تکذیب جریان ها و شخصیت های تاریخی و سائر پدیده های اجتماعی پرداخته و در صدد آنند تا با ایستاده شدن بر اجساد قربانیان خویش (شخصیت زدائی) خویشان خویش را - خوب یا بد - مطرح کنند (شخصیت نمائی).

یکی دو تا از اینگونه آدم های فرومایه که از عقده مزمن روانی، ضعف شخصیتی، انحراف نژاد باوری و جنون قدرت رنج می برند؛ و به منظور مطرح شدن و خیرساز شدن و در حاشیه قدرت و در سایه فیل قرار گرفتن، به هرپستی و دنانت و هر فرومایگی و رذالت تن داده و به زندگان و رفتگان بی پروا و بی محابا سخیف ترین جعلیات و اکاذیب را بیشمارانه نسبت داده و بدون این که از جنایات و جرائم سنگین و کارنامه و گذشته ننگین خویش خمی به ابرو بیاورند، چه دروغ های شاخداری می بافند. این دو مردک نامرد و دو فرومایه طرد شده از جنبش انقلابی افغانستان که شغل « شریف » خیانت ملی و جاسوسی در درگاه استخبارات امپریالیستی در حق منسوبان جنبش انقلابی کشور و از پشت خنجر زدن را دارند، عبارت اند از "حسین مشهور خائن" سر دسته باند کمپرادور سرخ

حزب بد نام انجی او باز به اصطلاح "کمونیست (مائوئیست) افغانستانی" و فعلاً مدافع عملی و دو آتشه اشغال امپریالیستی کشور ما و خادم کمر بسته امپریالیست های اشغالگر. آن فرومایه و دون همت دومی عبارت است از «صادق ظفر» توله سگ ولگرد و شاگرد صادق حسین شید، آدم هرزه هزارچهره سایت باز، فارغ التحصیل از دبستان جاسوس پرور آی اس آی، چنگیز باز نژادپرست و عضو "تنظیم نسل نو هزاره"، شریک جرم و خیانت ملی و تاریخی حسین خائن و فعلاً باشنده کشور پادشاهی هالند و شاغل در یکی از پست های پر درآمد و مهم دولت امپریالیستی هالند به اسم ثبت شده "صادق ظفر".

صادق جان ظفر که از عنایات و مراقب امپریالیستی دولت پادشاهی هالند در آن دولت کار و درآمد عالی دارد؛ "جنگ خلق" ادعائی اش را، که در واقع جنگ ضد خلق است، در جهان ذهنی اش - نه در سرزمین واقعیت افغانستان - از همان هالند به اسامی مختلف مستعار از جمله "مائوئیست های افغانستانی"، "شورش"، "دشفق"، "پولادگر"، "ح. دهقانپور"، و... به پیش برده و با همین اسامی غیر حقیقی از همان لجنزار بر سیمای شخصیت های حقیقی انقلابی تثبیت شده در جنبش انقلابی افغانستان بی محابا لجن می پراکند، دسیسه می سازد و دروغ می بافد. صادق جان ظفر "مائوئیست" یکجا با استاد شیداش حسین خائن مسؤلیت و موقعیت تشکیلاتی ذوات منسوب به آحاد جنبش انقلابی کشور را با ذکر نام شناخته شده آنها و تشکیلات مربوطه شان از روی وظیفه تحویل میدیا و استخبارات امپریالیست های اشغالگر کشور ما می دهند. اینست و وظیفه "شریف" استخباراتی استاد شید و شاگرد صادق!

این آدم هزار چهره با اسامی مستعار بیشمار کیست؟ و چرا گستاخانه تر از گستاخ بر آحاد جنبش انقلابی و شخصیت های شخیص آن میتازد؟؟

اسم اصلی این آدم کثیف و آلوده دامان "صادق ظفر" است او حدود یک ربع قرن می شود که با همین اسم اصلی اش به کشور پادشاهی هالند از برکت عنایات امپریالیستی دولت آنکشور، در آن مملکت سکونت داشته و در یکی از بخش های مهم دولت امپریالیستی هالند شغل پرمسؤلیتی دارد. در پهلوی این، صادق جان ظفر نیمه وقت (Part Time) و وظیفه استخباراتی با عواید عالی دارد. صادق جان در اوقات فراغت خود، در جهان ذهنی اش از همان هالند کار سترگ! انقلاب و امر به جا مانده "جنگ خلق را در افغانستان" (!؟) به پیش می برد، بدون این که کوچک ترین ارتباط و پیوندی با جامعه و مردم افغانستان داشته باشد. "اینه همیطورش خوبست. دست مریزاد!"

صادق ظفر قبل از این که در دوران کبارت عضو ساما شود، بنا به اعتراف خودش، در سن چهارده سالگی گناه دوران صغارتش را مرتکب و آلوده دامان شد. زمانی که برادرش "معلم خادم" که می خواست وی نیز عضویت ساما را حاصل کند، طی جلسه ای با یک تن از کادر های ساما، از عضویت "صادق جان ظفر" در ساما مطلع شد. "معلم خادم" به خاطر آن "گناه نا بخشودنی برادرش صادق ظفر" خواهان جدی اخراج صادق از ساما شد. ولی صادق ظفر خطاب به برادرش معلم خادم با این جمله از خود دفاع کرد: **"خواهش می کنم مرا به گناه دوران چهارده سالگی ام مجازات نکنید"**. آن زمان ساما گناه دوران صغارت صادق ظفر را به امید اصلاح و تربیت سالم او بخشید و اخراجش نکرد. اما با خیانت دوران کبارت قبل از حسین خاین به وسیله بخش غرجستان از ساما طرد شد. باز هم صادق جان ظفر به آن "گناه صغیره" اش بسنده نکرده و در ادامه آن را در دوران کبارتتش به گناهان کبیره و خیانت های دوران کبارتتش پیوند زده و تکامل بخشید.

صادق جان ظفر پس از تکمیل دوره متوسطه در زادگاهش، در صنف دهم مکتب «لیسه تخنیک ثانوی کابل» شامل شده و از آنجا که زادگاهش در فاصله بیشتر شش کروهی از مکتب قرار داشت، در لیلیه پذیرفته شد. صادق جان

ظفر در آن مکتب طی سه سال زبان انگلیسی آموخت و به بسیاری از فنون و رموز دیگری، از جمله جاسوسی، که بعداً به دردش خورد، آشنا گشت. شهید اکرم یاری با درک دقیق این نکته به همه، به ویژه به رفقای جاغوری هوشدارمی داد که از "صادق" دوری کنید که جاسوس است. صادق سپس وارد "پوهنخی انجنیری" پوهنتون کابل شد و زبان انگلیسی خود را سره ساخت. در مدت کوتاه تحصیل در این فاکولته امریکائی انجنیری، صادق جان با مسائل تازه تری آشنا شد که در روزگار بعدی برای او حیثیت آب حیات را داشت.

صادق ظفر با این کوله باری از تجارب، معلومات و آلام، در اواخر دهه پنجاه شمسی با عالمی از خاطرات تلخ و شیرین از کشور افغانستان مرد سالار با "فرهنگ فنودالی" راهی دیار کویته - بلوچستان شده و در آن دیار رحل اقامت افکند. قدوم نا میمون صادق ظفر به کویته همزمان بود به تحرک آی اس آی و جنرال موسی خان پس از اشغال نظامی افغانستان توسط سپاه اشغالگر سوسیال امپریالیسم شوروی. جنرال موسی خان ISI در کویته با برافراشتن تمثال چنگیز خان و درفش ایدئولوژیک مغول تباری هزاره های افغانستان، تازه "تنظیم نسل نو هزاره" را ایجاد کرده بود و برای آن عضو گیری می کرد. "صادق ظفر" و حسین خائن مشهور (جمعه خان قره باغی، ضیاء) با آن سابقه ننگین و سیاه، مزدورمنشی، ضعف شخصیتی و جنون قدرت؛ از طریق "حاجی برکت" در دام عنکبوتی جنرال موسی خان هزاره کویته وال ISI گیر کرده و مرتکب خیانت ملی و تاریخی شدند. پس از مدتی صادق ظفر به دستور ارباب جدیدش از حاشیه به متن آمده و در پیشاور پاکستان در "اسیستانت کمیته" متعلق به "ساما" اسکان یافت تا به اطلاعات بیشتری در مورد کار و بار "ساما" دسترسی حاصل کند. با گذشت مدت زمانی کوتاه صادق ظفر به این هم اکتفاء نکرده و ضمن وقوف از افشاء شدن نقشه های جنرال موسی خان در میان مهاجران هزاره و بی پر و پا شدن "تنظیم نسل نو هزاره" ساخت آی اس آی، صادق ظفر خود را در جای دیگری در پیشاور ضم کرد.

در آنزمان بازار نهاد های مغز شوئی و استخباراتی امپریالیست های غربی رقیب شوروی در پاکستان گرم بود و اکثراً زیر نام نهاد های "امدادی" و "مؤسسات خیریه" برای مهاجران افغان فعالیت تخریبی می کردند. اولین کسانی را که این چنین نهادها تطمیع و پرانچه کردند، عبارت بودند از:

۱ - انجنیر سید جاوید هلمندی از "سازمان پیکار..." و فعلاً عضو بوروی سیاسی حزب حسین و رئیس ان جی او های ملیونر آن.

۲ - صادق ظفر نفوذ کرده در "ساما"، با سابقه به قول شهید اکرم یاری جاسوسی، فعلاً مأمور دولت هالند و "مائونیست" تخریبگر جنبش چپ افغانستان.

بدین ترتیب، صادق ظفر اصلی و "شورش" گر و "شفق" کاذب کنونی ما در یکی از این کمیته ها صاحب پست و مقام شده و بر سر خوان یغمای امپریالیستی نشسته و معاش ماهانه دالری معادل چندین هزار کلداری می گرفت. گفتنی است که صادق ظفر در جریان تمهید مقرر شدن و پس از غسل تعمید مخفیانه در این کمیته، بنای نق نق و انتقاد از "ساما" را گذاشت تا با این بهانه جوئی ها وداع خود از سیاست ها و مواضع "ساما" را توجیه کند و این کار را نیز کرد. همزمان "مسائل" و جنجال های او و چنگیز بازی اش، در سطح واحد غرجستان "ساما" بازتاب وسیع یافته بود و سوالات زیادی بود که صادق ظفر باید پاسخ می داد که نداد و هنوز رفقای غرجستان مثل انجنیر "ا" به نام مستعار ز "که صادق به مصداق "سگ داند و کفش دوز که در انبان چیست" می فهمد که از آنها چه خواهد دید، در پی حساب گیری از آنند که خدا کند روزی به گیر شان بیفتد. در غیر آن من به سراغ شان خواهم رفت و سر خریطه افشاءگری شان را باز خواهم کرد.

از برکت همان معاش های دالری چندین هزار کلداری و مساعدت "کمیته امپریالیستی"، سر انجام صادق جان ظفر پس از انجام خدمات "صادقانه" به امپریالیسم، در همان اوائل راهی اروپا شده و در کشور پادشاهی هالند مسکن گزید. صادق ظفر هزار چهره در کشور هالند نیز آرام ننشسته و با لجن پراکنی از مرداب های "چپ" بی عملی آن دیار به صورت سامائی ها و سائر انقلابیون کشورما، خیانات پارینه اش را تداوم بخشید. صادق و سائر قافیہ بافان "چپ" بی عمل لمیده در "زیر سقف های مه آلود غرب" سامائی ها و سائر انقلابیون کشور ما را به سنگ ملامت می بستند که: "مادامی که « حزب کمونیست» جدا از متن جنگ مقاومت مردم و به دور از آلام و مشقات طبقات فرو دست جامعه و در برج عاج روشنفکری ساخته نشده و بر گرده مردم در داخل تحمیل نشده است؛ چرا سامائی ها در جنگ مسلحانه مردم به ضد اشغالگران شوروی و ایادی شان شرکت می کنند؟ چرا برای نجات کشور و مردم اتحاد سیاسی طبقات و اقشار اجتماعی مخالف متجاوزان روسی و غلامان "پرچی - خلقی" شان را در وجود «جبهه متحد ملی» فرامی خوانند و بدان عمل می کنند و لاطاناتی دیگر از این قبیل..."

زمانی که حسین دنی در سال ۱۳۶۳ شمسی به دستور جنرال موسی خان ISI به "ساما" خیانت کرد و به ساحت و داشته های آن سازمان دستبرد زد، لقب "حسین خائن" را کمائی کرد. پس از شکست و بدنامی پروژه "تنظیم نسل نو هزاره"، حسین خائن به فرمان سازمان جاسوسی "آی اس آی" از ترکیب اعضای آن "تنظیم"، "هسته خبیثه" و با عده ای تسلیم طلب طردشده از سازمان های دیگر و عده ای دلال و بقال مثلون، من جمله دلال و دزد غارتگر مشهور "انجنیر سید جاوید" ان جی او باز؛ پروژه جدید آی اس آی، "حزب کمونیست افغانستانی" و سپس "حزب کمونیست (مائونیست) افغانستانی" را روی دست گرفته و ایجاد نمود و آن را در موقعیت اشغالی جاری کشور ما با اهداف اسارت آور CIA و NED و سائر نهاد های اسارت آور امپریالیست های اشغالگر پیوند زد و این پیوند علی رغم انکار آنان تا هم اکنون ادامه دارد.

صادق ظفر این "شورش" گر کاذب نیز که در چنگیز بازی، در سجده مقابل تمثال چنگیز خان، در بر افراشتن درفش ایدئولوژی مغول تباری نژاد پرستانه و در فعالیت "صادقانه" در "تنظیم نسل نو هزاره" برای آی اس آی، مثل حسین خائن با صداقت عمل کرده بود و با حسین هم کیش، هم خون و هم کیسه بود و هر دو خائن به "ساما" و دشمن آن بودند؛ دعوت حسین خائن را لیبیک گفته و عضو حزب حسین خائن شد. به ادامه خیانت های پارینه مشترک شان، پس از اشغال افغانستان توسط امپریالیست های امریکا و ناتو در اکتوبر سال ۲۰۰۱ م، کار حزب تسلیم طلب حرفه ئی حسین خائن در نقش کمپرادور سرخ از طریق انجی اوئیسم بالا گرفت. بناءً به شهادت قسمی همین صادق ظفر (مائونیست های افغانستانی)، حسین خائن و سید جاوید صد ها میلیون دالر از امپریالیست های اشغالگر کشورما گرفته و درموقف بورژوا - کمپرادورهای بزرگ دوران، احرازمقام کردند، همین "شورشی" منافق یعنی صادق ظفر، از سال ۲۰۰۱ م تا سال های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۷ م با حسین از یک آخور خورده و در حالی که همه چیز را می دانست، هیچ مشکلی نداشت و سکوت اختیار کرد و شریک خیانت شان بود. به اعتراف خود صادق ظفر در این مورد در سال ۲۰۰۷ م توجه کنید، صادق مینویسد که: "حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان یکی از بزرگترین سازمان هائی هست که به طور متشکل و سازمان یافته پروژه های NED را از طریق اروپا و کانادا و [امریکا] قرارداد بسته و عملی می سازد. سطح بالای این حزب از تمام زد و بند با NED و دستگاه های اطلاعاتی امپریالیستها [مثل CIA ، MI6 و...] اطلاع داشته و به سطح پائینی حتی فرصت سؤال کردن را نمی دهد که چطور امپریالیستها ازین مسأله که آنها [حسین خائن - سید جاوید] رهبران یک حزب کمونیست اند - به هنگام اعطای ده ها میلیون دالر - بی خبر باقی میمانند؟". "حزب کمونیست (مائونیست)

افغانستان" با پروژه های ملیون دالری اش [از CIA، NED و دیگران] در فرونشاندن آتش انقلاب خواهی توده ها شریک اعمال ویرانگرانه امپریالیستها می باشد ". "این حزب تشکیلاتی است در خدمت ngo های امپریالیست ها..."

خواندید! اینها حرف های صادق ظفر بودند. او خودش نیز عضو همین حزب بود. مشکل صادق ظفر با ارباب حسین بورژوا - کمپرادور سرخ فقط آنگاه به میان آمد که صادق جان ظفر فزون خواه شد. صادق در تقسیم و ترکه پول های پاداش خیانت به جای "سهم روباه"، " سهم گرگ" را می خواست که ارباب حسین برایش نداد. آنگاه صادق جان ناصادق بنای جنگ و دعوا را گذاشته و به منازعه میان خود و ارباب حسین رنگ و لعاب ایدئولوژیک - سیاسی زد. صادق ظفر پس از سالها سکوت و همراهی و همکاری در این خیانت ملی رهبران آن حزب و همراه دزد دهن جوال گرفتن، یکدم داد و فغان بر آورد که ای وای! "حزبی به معنی واقعی کلمه وجود ندارد! از CIA و NED ملیون ها دالر پول میگیرند! مشی انجی اونیسیم بر حزب مسلط است و اعضای حزب را در این پروژه ها گروگان گرفته اند! صدر حزب رفیق ضیاء از سراب غزنی تا کویته به بزرگترین فنودال منطقه تبدیل شده است! و..."

علی رغم این قیل و قال و افشاءگری قسمی خیانت و جنایت "حزب کمونیست- مائونیست افغانستانی" و رهبرش حسین خاین توسط صادق ظفر، باز هم او به خاطر ویران نکردن پل بازگشت نزد ارباب حسین خائن و استفاده از گنج پولی اش کماکان اسرار زیادی را در مورد خیانت ملی و تاریخی رهبران و کادر های حزب رسوای "کمونیست - مائونیست افغانستانی" در سینه دارد و آنها را خاینانه از توجه مردم و انقلابیون افغانستان پنهان نگه داشته است. حالا که به تازگی دوباره نزد بادر برگشته است اسرار دیگری بر آن افزود خواهد شد و پشتاره خیانت و جنایت صادق خان نیز سنگین تر خواهد گشت.

این آدمک فرومایه یعنی صادق ظفر علاوه از داشتن صفات پلید بی شمار دیگر، سخت اپورتونیست است و منافع کثیف شخصی اش برایش اولی تر از هر اصول و پرنسیپ مطرح است. صادق ظفر تا زمانیکه از توبره ارباب حسین می خورد یعنی تا سال ۲۰۰۷ م، از نظر او نه کشور اشغال شده بود و نه حزب حسین خائن مصروف خدمت به امپریالیستهای اشغالگر امریکائی و ناتوئی بود، نه با مشی مسلط آن یعنی انجی اونیسیم کدام مشکلی داشت و نه با زر اندوزی باند رهبری کمپرادور آن به بهای خیانت ملی رهبران و کادر های آن حزب رسوا و تسلیم طلب مخالف بود. پس از قهر و ناز و افشاءگری و رسوائی مختصرحسین و حزیش، در حالی که آن حزب رسوا و تسلیم طلب و رهبران خیانت پیشه اش کمافی السابق در همان خط مسلط تسلیم طلبی ملی، خیانت و انجی اونیسیم و خدمت به امپریالیستهای اشغالگر کشور ما روانند؛ صادق جان ظفر باز در "روزگار وصل" دوباره به بارگاه بادر برگشته و در مقابل استخوان چرب به "صدر حزب رفیق ضیاء" (حسین خائن) کسی که دیروز زن و فرزند صادق ظفر را دشنام رکیک می داد، بیعت می کند. اینست صفت ممیزه صادق جان ظفر یعنی بی غیرتی، دون صفتی، اپورتونیسم، بی پرنسیپی و آگاهانه در خدمت امپریالیسم و خیانت به کشور قرار گرفتن!

این سفله پس از رانده شدن از بارگاه بادر و ولگردی برای سه چهار سال، اخیراً به منظور دریافت لقمه ای چرب و قانع شدن دوباره به "سهم روباه"، به پاسبانی درگاه بادر گماشته شده و گاه و بیگاه به پاچه دیگران دهن انداخته و حتی به راست قامتان پاکباز و جاودانه جنبش انقلابی کشور پارس می زند. به صادق ظفر هزار چهره نگاه کنید:

۱- وقتی او در دولت امپریالیستی هالند شغل "شریف" مهم و پردرآمدی دارد، اسمش «صادق ظفر» است و او در موقعیت کارمند عالی آن دولت امپریالیستی آدمیست غیر سیاسی، مطیع، سر به زیر و خادم آن دولت شاهی "فخیمه"!

۲- وقتی به قله ها و شخصیت های حقیقی و جریان های تثبیت شده و با مسمای حقوقی مبارز میتازد و از مرداب های "چپ" مسیرت انقلاب به صورت انقلابیون لجن می پاشد؛ "شفق"، " فولادگر" و .. است و یکدم سیاسی می شود و قافیه باف "چپ".

۳- زمانی که با خودش هست و در جهان ذهنی اش انقلاب می کند و توفان را در پیاله می بیند - نه در سرزمین واقعیت -، "کمونیست" و "مائوئیست افغانستان" می شود و آغازگر "جنگ خلق"؛ آنگاه نقاب تذویر "شورش" گری کاذب و "مائوئیست های افغانستان" را بر سیمای پلیدش به کار می گیرد.

با این اوصاف زشت و با این پلشتی و پیشینه سیاه و ننگینش، اخیراً "صادق ظفر" این "مائوئیست" خو گرفته در مرداب های "چپ" هالند، طومار جعلیات و اکاذیب واهی و چرندیات لایعنی را نسبت به ساما، شخصیت های آن و سائر نهاد ها و شخصیت های مبارز و انقلابی در دو نوبت تحت عنوان "انقلاب چیست و انقلابی کیست؟" هر یکی را از فرط جن و وارخطائی در عین وقت با دو امضای "دشفق" و "مائوئیست های افغانستان" در دکان های انترنتی مستهجن و لجن پراکن "شورش" و "سوم عقرب" به گردانندگی خودش، به دست امواج سپرده و وظیفه جاسوسی اش را به سر رسانده است.

سراسر این طومار جعل اکاذیب کین توزانه "مائوئیست افغانستان" نقابدار نسبت به تاریخ ساما و رهبران جانباخته آن در عین این که بیانگر بلاهت این طالبچه اجد خوان "مائوئیست" و مبین برخورد ضد مارکسیستی و ضد تاریخی او به قضایای اجتماعی و سیاسی است؛ همزمان این شیوه نگرش مطلق گرایانه و نفی عبث وی حکایتگر عمق کینه و عناد ورزی وی نسبت به ساما و انقلابیون کشورما است. این جعلنامه در عین حال بیانگر عقده حقارتی است که از چهارده سالگی در شخصیت فرد جاعل(صادق ظفر) عجین شده و در پندار و کردار زشتش پیوسته بازتاب می یابد.

در این نوشته سر آن ندارم تا به صادق ظفر این "مائوئیست" خیره سر و نقابدار حالی کنم که "انقلاب چیست و انقلابی کیست؟". زیرا به گفته مردم، "پیش کله خر یاسین خواندن سودی ندارد". در عین حال نه نیاز آن را می بینم که به همه چرندیات و اتهامات سخیف صادق ظفر این آدم مفلوک و خم چشم نسبت به "ساما" و درک سراپا غلط، مغرضانه، مرضی و عامیانه وی از مسائل بغرنج انقلاب افغانستان، از گردان های انقلابی و از شخصیت های آن بپردازم. صادق ظفر این حراف بی عمل به مراتب حقیر تر از آنست که به گشاده دهانی وی توجهی شود. او اهل مرداب است و این مرداب نشینی و لجن باد کردن زاده طبیعت اوست. از طرفی هم، چنانی که در نوشته های قبلی ام گفتم، من نیز مثل سامائی ها و دیگر انقلابیون راستین، این آدمک ها یعنی حسین خائن بورژوا - کمپرادور و حواریون و طلبه کرام سکتاریست و چنگیز باز شرکای خیانت حسین مثل صادق ظفر و غیره را به سبب رسوائی و سقوط معنوی و اخلاقی شان، به عنوان عناصر سیاسی، طرف بحث و جدل خود نمی دانم و با آنها پای هیچ گونه جدل عادی و متعارف نمی نشینم. این امتناع خلاف تصور و ادعای غلط صادق چشم پاره، نه به خاطر آن که من اهمیت بحث و جدل منطقی را در جنبش دست کم می گیرم و یا از عهده پیشبرد آن بر نمی آیم. من طرفدار جدی بحث سالم ایدئولوژیک - سیاسی در جنبش ما با افراد سالم، اصولی و انتقاد پذیر از موضع انتقاد پذیری و آموزش متقابل هستم و به آن ارج میگذارم و بر ضرورت آن واقف هستم.

صادق ظفر در سرآغاز طومارطویل جعل اکاذیبش در صدد آن برآمد تا ارتکاب آن گناه دوران صغارتش را به همراه "حُسن استفاده" اش از واقعه دیگری توجیه و حتی تئوریزه کند. این طالب "مائونیست" فحاش، خطاب به حواریون مجذوب و مغضوب امام شان حسین خائن در داخل و حواشی جرگه بدنام "کمونیست - مائونیست افغانستانی" آنها را ارشاد میفرماید که: "واژه هائی مانند" غیرت"، "شجاعت"، "ناموس" و... غیره، عناصر فرهنگ و سنت فنودالی" هستند، باید از آن دور بوده و آن را به سامانی ها واگذار کنید! بناءً صادق جان ظفر با دور انداختن "غیرت" بی غیرتی، با دور کردن "شجاعت" بزدلی و با وا گذار کردن "ناموس" بی ناموسی و دون همتی را که خودش آگاهانه و رضاکارانه پیشه کرده است و آن افیون اعجازگر را به دیگران نیز توصیه می کند؛ در پی آنست تا گناهان دوران کبارت خود یعنی "بی وطنی"، خود فروشی و وطن فروشی خود و جرگه همگنان "کمونیست - مائونیست افغانستانی" خود را در گام بعدی توجیه کند. لعنت بر این بی غیرتی و بی ناموسی!!! بدینوسیله این عنصر مفلوک و هرزه در مقام یک "طالب- مائونیست" بی غیرت و بی ناموس برای توده های مردم افغانستان هشدار می دهد که مفاهیم غیرت، شجاعت، ناموس، همت و... همه اجزای کهنه و منسوخ فرهنگ فرتوت فنودالیسم بوده و به دشمنان طبقاتی شما تعلق دارد و به حیث عناصر فرهنگی کهنه و منسوخ، دیگر در بین نیرو های مترقی کاربردی ندارد. شما باید از این ارزش های عتیقه به دور بوده و با این مفاهیم و ارزش ها شخصیت خود ها را آراسته نسازید! یعنی مثل او و اربابش "بی غیرت"، "بی ناموس" و "بزدل" و... باشید. ای وای! این چه فرهنگی است؟ لعنت تمام کمونیست های جهان که بی شک غیرتمند ترین، شجاع ترین و با ناموس ترین فرزندان سر زمین های شان هستند و باید باشند، بر شما کثافت ها باد که این چنین نام با عظمت کمونیسم و اندیشه های مائوتسه دون را بد نام و آلوده می سازید.

صادق ظفر این چرند نویس "مائونیست" عقده مند، با این چشم پارگی و هرزگی از اوراق بازجویی "مرد آهنین ساما نادر علی پویا" منافقانه و غیر امانت دارانه نقل قول می آورد که «نادر علی پویا» در پاسخ مستنطق خادی اش می گوید: "که نه او مائونیست است و نه سازمان ساما". "به خود بیانیید! ما مشکل اساسی برای شما نیستیم". آدم مفلوک و بی وجدانی مثل صادق ظفر آنچنانی که به شهادت کارنامه های ننگینش ذره ای از شرم و حیا و شرافت انسانی در خود ندارد، این چنین بی پروا، دیده درای و گستاخ براین مرد آهنین ساما، زنده یاد نادر علی پویا تهمت می بندد. پویایی که حتی قبل از کودتای ثور با پرچمی- خلقی ها مشکل اساسی داشته است و او و یارانش همیشه مشکل اساسی برای آنها بوده اند. پویا در کجای آن تحقیق چنین حرفی زده است؟ اگر چنین چیزی می گفت تا حالا دشمنان صد بار آن را منتشر می کردند. ولی شما بد تر از همه دشمنان، با زیر پا کردن تمام ارزشها به دروغ به او اتهام می زنید.

خواننده عزیز دقت میک ند که شهید گرامی نادر علی پویا، این "مرد آهنین ساما" در مورد خود و سازمانش آنچه حقیقت بود گفته است و از خود و سازمانش دفاع و رفع اتهام کرده است. با قیداین ملاحظه که آن اوراق اصولاً تقلبی نباشند- زیرا نه نادر علی پویا "مائونیست" بود، نه مجید و نه "ساما" و نه هم شهید "اکرم یاری" و شهادی دیگر جنبش چپ "مائونیست" بودند. من در نوشته های قبلی ام این بحث را کرده ام. اما فارغ از کذب محض صادق ظفر ناصادق، در مورد این که سامانی ها من جمله شهید نادر علی پویا برای پرچمی ها و روس های رهن مشکل بوده اند یا نه، سامانی ها به شمول مجید، نادر علی پویا و صد ها گل سرسبد دیگر سامانی با عملیات مرگبار شان بر ارتش اشغالگر شوروی و مزدوران خلقی- پرچمی شان و در جریان مرگ و اعدام شان توسط جلادان پرچمی - خلقی آن را به اثبات رسانیدند. مقاومت، استواری و حماسه سامانی ها بخشی از تاریخ معاصر حماسی مکتوب و

نامکتوب مردم این کشور است و چون نگینی بر تارک آن می درخشد. نادر علی پویا با مقاومت استوار در مقابل شکنجه گران و جلادان خادی و روسی اش و با حماسه اش آن قدر بزرگ، استوار و پایاست که آدم هرزه و بی وجدانی مثل صادق ظفر هرزه درای با دهن ناپاکش و با پارس زدنش در پای او، نمی تواند لکه ای در شخصیت شخیص او و سامایش ایجاد کند.

صادق ظفر، این آدمی که حتی به خودش نیز خیانت کرده، در نقش توله سگ درگاه فرعون زمان، ارباب حسین خائن، به حمله به نادر علی پویا بسنده نکرده و بر ابرمرد حماسه ساز انقلاب افغانستان - مجید افسانه نی - نیز پارس زد. این سفله سگ ولگرد به دلیل آن که مجید به عنوان نویسنده "اعلامیه جبهه متحد ملی افغانستان" در اعلامیه آن جبهه در سرطان ۱۳۵۸ ش کلمات "جهاد"، "مقدس" و "برحق" را به کار برده بود؛ مجید را به "چاپلوسی به نیرو های ارتجاعی - اسلامی" و "ریختن آگاهانه آب در آسیاب ارتجاع فئودال - اسلامی" متصف ساخت.

چه برخورد عامیانه به قضایای بزرگ انقلاب؟ مجید که برای ایجاد "جبهه متحد ملی" ضد تجاوز چیزی به "ارتجاع فئودال- اسلامی" نداد، ولی مائوتسه دون برای ایجاد "جبهه متحد ملی" زمین های تصرف شده را از دهقانان گرفته و به "ارتجاع فئودال- بودیستی" داد. ارتش سرخ انقلابی را ضمیمه ارتش ملی چانکایچک ساخت که دستش به خون هزاران کمونیست چینی آلوده بود و... با این مقایسه مائوتسه دون باید در نظر "مائونیستهای افغانستانی" بالا تر از "چاپلوسی و ریختن آب به آسیاب ارتجاع فئودال- بودیستی" کرده باشد؟؟؟؟!!! ببینید این "مائونیستهای افغانستانی" بی حیا حتی اندیشه و عملکرد مائوتسه دون را هم قبول ندارند. اینها اندیشه مائوتسه دون ویا "مائونیسم" را نمی دانند. چشم جاسوسان "مائونیست افغانستانی" خیلی سفید و دریده است و "مائونیسم" آنها هم هیچ نسبتی به مائوتسه دون ندارد فقط با گرفتن نام ها آن نام ها را بد نام می سازند.

مجید و پویا کجا و صادق ظفر هرزه مفلوک کجا!!! این هم یکی از صد ها مشکل جنبش انقلابی افغانستان و یکی از عجایب روزگار ماست که آدم نمایانی سگ صفت مثل حسین خاین و صادق ظفر آنچنانی به مسند قضاوت خوب و بد قضایای تاریخی جنبش انقلابی نشسته و دهن پر از گند و ناپاکشان را در مذمت و هجو علوهمتی مثل مجید بگشایند و بر او پیرایه بندند و به دستور اربابان شان در پای تندیس آزادی عو کنند.

صادق ظفر ناصادق که از قدیم به دروغگوئی شهره است و به قول استاد شیداش حسین خائن: "صادق همینکه لنگ را دور موته یک دروغ مپرانه و دروغی موگه که آدم شاخ موکشه!" (یعنی صادق همینکه پایش را دور می دهد یک دروغ می پراند و دروغی می گوید که آدم شاخ میکشد). آری! این دروغگوی حرفه ئی در دنباله طومار نویسی اش که تراوش ذهن بیمار و غرض آلود اوست، با لنگ دور دادن هایش دروغ های زیادی گفته و چرندیات بسیاری از دهان کثیف او جاری شده که من مشت نمونه خروار فقط به چند تا از دروغ های شاخدارش تماس گرفته و کذب آن را می نمایانم:

در مورد ادعای پوچ و لایعنی صادق ظفر این "مائونیست" ناصادق پیرامون وحدت ایدئولوژیک - سیاسی و عناصر متشکله ساما نمی پردازم. زیرا این موضوع به رویت برنامه، تاریخ مبارزاتی، کارنامه ها و سائر اسناد ساما مثل قطعنامه ها، اعلامیه ها، ندای آزادی سابق و غیره اسناد ساما به قدر کافی وضاحت دارد و این که چه کسانی ساما را ساختند و در پای آن پاکبازانه جان باختند؛ و چه کسانی مثل حسین خائن و صادق ظفر و تنی چند دیگر ناصادقانه به آن پشت و خیانت کردند، در پیشگاه مردم و انقلابیون افغانستان هویدا و در حافظه سامانی های

راستین ثبت است. کتمان این حقیقت از عهده شعبده بازانی ولو ماهر مثل حسین شیاد و به ویژه شاگرد ابله و خیره سرش صادق جان ظفر ساخته نیست.

صادق چشم سفید در ادامه دروغ بافی هایش نسبت به ساما کاذبانه ادعا دارد که: **"در یکی از عملیات های شورای نظار هلی کوپتر "سخی" قوماندان نیروهای مسلح ساما با تعدادی بیشتر از ۲۰ تن دیگر از مجاهدین سامانی و "خادی" سقوط کرد."**

این دیگر نمونه تپیک سقوط همه جانبه فرد جاعل یعنی صادق ظفر "مائوئیست" است. این جاعل فراموشکار از یاد برده است که "سخی" نه در یک حادثه سقوط هلی کوپترو نه در کدام عملیات، بلکه درحین مسافرت درحادثه سقوط یک طیاره مسافربری در زمان حکومت اخوان که از کابل روانه مزار بود و با ۱۵۰ سرنشین، به شمول خبر نگار بی بی سی و تعدادی افراد ساما، در تنگی تاشقرغان که درج اخبار بی بی سی نیز شد، جان باخت. نه عملیاتی مطرح بود و نه گروپ خادستی و نه هلیکوپتر عملیاتی بود. در نتیجه آن حادثه همه ۱۵۰ سرنشین طیاره جان باختند. مطابق تحقیقات اولیه، آن طیاره در جریان یک پرواز ملکی از کابل به مزار به اثر توطئه پنهانی مسعود و شورای نظار سقوط کرد. تا جایی که من شنیده ام تحقیقات ساما در این زمینه به علت مشکلات و موانع عدیده کامل نشده است. تحقیقات ابتدائی ساما نشان می دهد که پای چهارتن از مسؤولان آنزمان ساما در سازماندهی اعزام تعداد زیاد سامانی در یک طیاره و در این سفر در میان است که همه زنده اند. امید وارم مسؤولان این سازمان (ساما - ادامه دهندگان) این موضوع را پس از کامل شدن تحقیق روی آن به صورت همه جانبه، به شمول هویت عاملان آن که زنده اند، از طریق میدیا به اطلاع عموم برسانند.

صادق ظفر این "مائوئیست" ناصادق و بی حیا به دستور استاد شیادش حسین خائن دروغی را جعل کرده است که بکلی بکر و تازه است. صادق جان که از همان ایام نوجوانی پیوسته توسط هر کس و نا کس استعمال شده است و استعداد استعمال شدن را دارد، حسین خائن نیز از جمله همان ناکسان است که صادق ظفر را استعمال کرده و این الاغ را سوار می شود. این "مائوئیست" منافق هزار چهره باز هم در طومار جعلیات "مائوئیستی" اش نسبت به ساما می نویسد: **"در سال ۱۳۶۵ بخش غرجهستان ساما از آن جدا شد. ساما خانه مسؤول این بخش را که همچنان مسنول کمیته تحقیق تسلیم طلبی ساما نیز بود، مورد حمله نظامی قرار داده و اسناد کمیته تحقیق را از خانه او ربوده و نابود ساخت. (از این اسناد فقط چند ورق پراکنده باقی مانده که در آینده نزدیک از طریق وب سایت "شورش" به نشر سپرده خواهد شد)".**

صادق ظفر این رهبر غبی "مائوئیست های افغانستانی" آنقدر از سواد نوشتن و رعایت اصول نوشتاری بی بهره است که من هر بار از قلم او نقلی می آورم، مجبورم آن را ویراستاری کنم. این ابله از این که در طول زندگی نکبت بارش آن قدر امانت را خیانت کرده است که به عادت زشتش بدل شده که حتی نوشته های دیگران و اسامی نهاد ها را یا از روی خیره سری و یا از سر عناد ورزی، غلط درج می کند. به این خبط ابلهانه و این جعل کین توزانه اش توجه کنید **"کمیته تحقیق تسلیم طلبی ساما"**. در حالی که صورت درست آن **"کمیسیون تحقیق تسلیم طلبی درساما"** است که درج اسناد رسمی "ساما" و نوشته های قبلی من نیز است. این دو ترکیب جداگانه از نگاه مضمون از هم فرق دارند.

می گویند دروغگوی حافظه ندارد. اولاً که حسین بعد از قوس ۱۳۶۲ش هیچ گاه مسؤول بخش غرجهستان نبوده است. دوم حسین در سال ۱۳۶۳ ش که مسؤول **"کمیسیون تحقیق تسلیم طلبی درساما"** بود به دستور جنرال موسی خان آس آس در پاکستان به ساما خیانت ورزید. او به جرم این خیانت آشکار در همان سال بلا وقفه از

ساما طرد شده و لقب "حسین خائن" را کمائی کرد. پس از ارتکاب این خیانت، حسین خائن مخفی شده و به اسم ضیاء فعالیت مخفی خائنه می کرد. حسین خائن اسناد "کمیسیون تحقیق تسلیم طلبی درساما" را به آی اس آی سپرده و بخشی از آن را علنی در پاکستان چاپ و تکثیر کرده و در اختیار اخوان و رسانه ها قرار داد و بعداً چند بار آن را نشر کرد. از آن اسناد چیزی نا گفته نمانده است که "شورش" گر منافق ما به نشر آن بپردازد. نشر مجدد آن اسناد در عین آن که بیانگر خیانت مکرر و سوء نیت حسین خائن و حواریون "مائوئیست" شریک خیانت اوست، هر بار از برخورد جدی، اصولی و انقلابی ساما در قبال پدیده منحوس تسلیم طلبی نیز حکایت دارد. سامانی ها علی رغم توانائی شان، هیچ گاهی خانه حسین خائن و هیچ خانه دیگر را مورد حمله نظامی قرار نداده و اسناد مذکور را نربوده و نابود نساخته اند. حتی طی همین مدت ۲۷ سال خود حسین خائن نیز چنین ادعائی را نکرده است. به این می گویند چشم سفیدی و گل خشک را به دیوار چسپاندن! اینست نمونه عالی استعمال شدن و کاسه داغ تر از آش شدن!

در سال ۱۳۶۳ شمسی زمانی که حسین در "ساما" دست به خیانت آلود، هم جلسه مشترک رهبری و کادر ها و هم جلسه جداگانه "واحد تشکیلاتی غرjestان ساما" این خیانت ملی و تاریخی حسین خائن را طی اعلامیه های رسمی جداگانه محکوم کرده و داغ ابدی خیانت را بر جبین سیاه او حک کردند. حسین خائن قبل از زمان ارتکاب خیانتش به ساما، از سال ۱۳۶۲ یعنی از کنفرانس سرتاسری به بعد عضو واحد غرjestان ساما هم نبود چه رسد به مسوول آن واحد بودن. خلاف ادعای بیشرمانه و عاری از حقیقت صادق ظفرمنافق، از سال ۱۳۶۳ به بعد هیچ گاهی علی رغم تلاش های مکرر مذبوحانه حسین خائن، اعضای واحد غرjestان ساما با حسین خائن تماس نگرفتند. این دروغ جانانه جعل زرادخانه "کمونیست - مائوئیست افغانستانی" است که توسط ارشد الشیاطین حسین خائن به خورد اصغر الشیاطین صادق ظفر داده شده است.

صادق ظفر در نقش سفله سگ درگاه حسین شاید در ادامه جعل دیگری دارد: "یکی از رهبران ساما در هالند که به دست بوسی ظاهرشاه شتافته بود و مدتی را در وزارت معارف رژیم پوشالی کابل "مشاور" بود، در مورد مجید شهید می گوید: "وقتی آغا صاحب اعلامیه جبهه متحد ملی را به میاگل جان آغا داد، میاگل جان بعد از خواندن آن گفت فقط یک انتقاد دارم و آن این که در پیشانی آن بسم الله الرحمن الرحیم [الرحیم] نوشته نیست. آغا صاحب بسوی میاگل جان آغا دیده گفت "بسم الله الرحمن الرحیم میخواهی؟ قلم بیاور! قلم آوردند و آغا صاحب یک بسم الله الرحمن الرحیم کلاتی را در پیشانی اعلامیه جبهه متحد ملی نوشت".

نخست از همه، در این دروغ، صادق جبون و دون همت از فرط جبن، بی غیرتی و بزدلی نمی گوید و مشخص نمی سازد که آن "رهبرساما" در هالند که برای دست بوسی ظاهر شاه به روم شتافته و در وزارت معارف رژیم پوشالی کابل «مشاور» بود، کیست و چه اسم و مشخصاتی دارد و آیا او واقعاً "رهبرساما" است؟؟؟ آیا چنین فردی حقیقی با هویت شخصی و سازمانی وجود خارجی دارد؟ اگر چنین شخصی بنا بر ادعای ثبوت نشده صادق وجود هم داشته باشد، آیا قبلاً سامانی بوده و یا در هنگام به روم شتافتن و مشاور شدن با مجوز سازمانی رفته است؟ این ها سوالاتی اند که به مستند سازی توسط صادق ظفر نیاز دارند. اگر صادق ظفر ناصادق و جبون نیست، پاسخ مشخص این سوالات را روشن ساخته و من و خوانندگان را از سرگردانی برهاند. این ادعای صادق ناصادق تازگی ندارد و قبلاً هم به شکل غیر مستند مطرح شده است. علی رغم دوبار اصرار من در گذشته مبنی بر افشای هویت شخصی و سازمانی چنین فرد مورد ادعایش، باز هم صادق جان خم چشم از افشای نام و هویت سیاسی آن فرد مورد ادعایش امتناع می ورزد. در این امتناع صادق جان حتماً رازی نهفته است. نکند که صادق ظفر نزد همچو شخص

یا اشخاصی کدام شرمندگی، سرافکندگی و خم چشمی از نوع بی عقلی ها و گناهان دوران صغارتش را نداشته باشد! ورنه دلیلی ندارد که انحراف را افشاء، ولی منحرفان را افشاء نکند!!!

در ثانی اگر صادق ظفر این "مائونیست" غبی و دروغ پرداز این دروغ را جعل کرده باشد، یا آن "رهبرساما" در هالند که صادق ادعا دارد، همچو چیزی را در خلوت به صادق جان ظفر گفته است؛ هردو دروغ گفته اند و ادعای فوق کذب محضی بیش نیست. زیرا:

میاگل جان روحانی منتفذ تگاب در ششم جدی سال ۱۳۵۷ ش در اثر مخالفت با رژیم مزدور "خلفی - پرچی" محصول کودتای روسی هفت ثور ۱۳۵۷ ش، و به دنبال خیزش مسلحانه مردم تگاب زادگاه خود را به مقصد پاکستان ترک کرده و تا زمان مرگش دیگر به کشور عودت نکرد. در آن زمان خبر مهاجرت وی به پاکستان از بی بی سی و دیگر رسانه ها به نشر نیز رسید. اما اعلامیه "جبهه متحد ملی افغانستان" در سرطان ۱۳۵۸ ش توسط زنده نام مجید کلکانی مؤسس و رهبر آن جبهه نگاشته شد و مجید هیچ گاهی تا دم مرگ به پاکستان نرفت و میاگل جان را ندید. با این توضیح و روشنگری مختصر خواننده به سهولت جعل اکاذیب صادق ظفر شارلاتان را در پیرامون ملاقات مجید و میاگل جان و بسم الله نوشتن، در می یابد.

سفله سگ درگاه حسین خائن که پس از مدتی "چغ شدن" و ولگردی، با دریافت استخوانی چرب از طرف حسین شیباد تازه به دم جنبانند نزد حسین فرومایه آغاز کرده است؛ برای آن که آن استخوان را حلال کرده باشد و به منظور دریافت طعمه ای چرب تر اینطور پارس میزند:

" گزارش دادن نام وشهرت کمونیست ها را به دستگاه اطلاعات امپریالیست ها، به خلوت رفتن با علی احمد جلالی، به دست بوسی ظاهرشاه در روم شتافتن، پیش احزاب پارلمانی هالند و کانادا دمیک زدن، و..."

"مائونیست" ناصادق دو روی اولاً نمی گوید که چه کسانی در کجا نام کدام "کمونیست" ها را به کدام دستگاه اطلاعات امپریالیست های کدام کشور و در چه تاریخی داده اند؟ ثانیاً آن فرد یا افرادی که "به خلوت با علی احمد جلالی رفتند"، "به دست بوسی ظاهرشاه در روم شتافتند" و "پیش احزاب پارلمانی هالند و کانادا دمیک زدند و..."، کیه بودند و چه اسم و هویت شخصی و سازمانی داشتند و آیا آنها با "ساما" کدام نسبتی داشتند؟ آیا آن افراد مورد ادعای صادق منافق قبلاً سامانی بودند، یا در هنگام "خلوت کردن با جلالی" و "حین دست بوسی ظاهرشاه" در روم؟؟؟ بهتر بود این "مائونیست" شارلاتان به جای خاکباز به راه انداختن و این هرزه درائی، آن افراد را با اسم و رسم شان معرفی میکرد تا همه می دانستند! امتناع صادق ظفر "مائونیست" هزار چهره از معرفی افراد مورد ادعایش - اگر همچو افرادی که صادق ظفر جیون ادعا دارد که در هالند زندگی میکنند وجود داشته باشند و او قادر به بردن اسم آنان نیست - این می تواند باشد که اولاً این "خلوت کردن ها و دم جنبانند ها" درست همان کاریست که صادق هم همیشه می کند. لذا این وجه مشترک صادق خان با آنها است. ثانیاً آن افراد می دانند که این صادق ظفر "مائونیست" دو آتشه حراف بی عمل در مرکز دولت امپریالیستی هالند شغل "شریف"؟! پر درآمدی دارد که نمی خواهد آن را از دست بدهد. زیرا بادران امپریالیست هالندی صادق ظفر "مائونیست" هزار چهره نمی خواهند که نقاب تزویر "مائونیستی" وی دریده شود و احتمالاً آنها آنرا می درند.

اگر منظور صادق ظفر این مائونیست لفظی و دروغین از "کمونیست ها" خودش یعنی جرگه دو نفره (۱) سکتاریست و چنگیز باز "مائونیست های افغانستانی" و حزب بد نام تسلیم طلب حرفه ئی "کمونیست - مائونیست افغانستانی" بادرش و مخصوصاً باند رهبری کمپرادور سرخ آن یعنی (ارباب حسین خائن - سید جاوید) باشد، نه تنها سامانی ها، بلکه انقلابیون و مردم ستمدیده این کشور چرم این "کمونیست ها" را در چرمگری می شناسند.

اینان ضد کمونیست، دشمنان و مبتذل کنندگان کمونیسم در زیر نقاب تزویر "کمونیست" و "مائوئیست" اند. من و سامانی های راستین و سائر انقلابیون کشور این شغل "شریف" جاسوسی را به شما مبارک گفته و از آن به فرسنگ ها به دور و گریزانیم؛ ولی از افشای تان لحظه ای غفلت نمی کنیم. این شغل پر درآمد ارزانی تو و استاد شهادت حسین خائن باد!

اگر دیروز حسین شهاد علی رغم آن سابقه سیاه و ننگینش، با آن چنگیز بازی نژاد پرستانه و آن منبر روی و گذشته ضد کمونیستی و ضد "شعله ای" اش در نقش یک مقلد کور و افراطی خمینی فاشیست؛ به حیث "حجت الاسلام کمونیست" و "داروغه جرگه مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها" لایسنس «شعله ای» بودن به افراد داده و در ضمن عده ای را در امتحان فاقد اهلیت اعلام و ناکام می کشید؛ امروز صادق ظفر مفلوک این شاگرد ابله و نادان استاد شهادش و شریک خیانت و جنایت ملی و تاریخی حسین شهاد، از استادش یک گام جلو تر رفته اهلیت و هویت مبارزاتی قله های شامخ جنبش انقلابی افغانستان همچون مجید شهید، دکتر فیض احمد شهید، زنده یادان دکتر صادق یاری، بشیر بهمن، داوود سرمد، قاضی ضیاء و دیگران... را به سخریه گرفته و دهن گشاد خود را چنین می آلود:

" به اینصورت از دید مارکسیستی می بینیم که مجید شهید یک کمونیست نیست و سیاست هایش با کمونیسم در تقابل و تضاد قرار داشت". "اگر حرف از نوع انقلابی بودن باشد که دکتر فیض احمد بود، یعنی اکونو- رفرمیست و یا حرف از تصرف قدرت سیاسی و تاسیس یک دولت مستقل ملی باشد که مجید شهید میخواست، بورژوا- ناسیونالیست، آری، اینها همه و همه انقلابی اند. ولی اگر حرف از تغییر بنیادی جامعه یعنی واژگون ساختن نظام حاکم و تاسیس جمهوری دموکراتیک توده ای خلق افغانستان و ساختمان سوسیالیسم باشد در آنصورت پاسخ ما باز هم سه مرتبه منفی است. زیرا چنین انقلابی بودن بدون داشتن "خط این گونه انقلاب" ناممکن است. خط اینگونه انقلاب مارکسیزم- لنینیسم- مائوئیسم است که هیچ یک از این ها به آن نرسیده اند."

خواننده گرامی توجه کردید این احمق هیچ کسی را در افغانستان و در سطح جهان، قبل از وجود "مائوئیسم" انقلابی نمی شناسد و این صفت را از آنها می گیرد. آخر احمق بی مقدار مگر رهبران جنبش کمونیستی قبل از مائوتسه دون مثل مارکس، انگلس، لنین، ستالین و ده ها رهبر جهان که به "مائوئیسم" نرسیده بودند انقلابی و کمونیست نبودند؟؟؟ ای خاک بر سر شما لوده ها با این برخورد ها و احکام مسخره تان!

خوانندگان عزیز، آخر شما فکر کنید! ده ها حزب و سازمان در سطح جهان با تاریخ طولانی مبارزات انقلابی شان به نام احزاب مارکسیست- لنینیست یادمی شوند و پسوند "مائوئیستی" ندارند، این هرزه بی مقدار تمام تاریخ مبارزات انقلابی شان را نفی می کند. حزب مارکسیست- لنینیست المان، حزب کمونیست مارکسیست- لنینیست ترکیه، حزب کمونیست مارکسیست- لنینیست هند و... ده ها حزب این چنین به فتوای چلی گک "مائوئیست افغانستانی" انقلابی نیستند چون به "مائوئیسم" نرسیده اند؟؟؟؟!! به گفته لنین پروردگارا ما را از شر اینها نجات بده!

من تا این لحظه آدم های بی آرم، دیده پاره و چشم سفیدی مثل صادق ظفر "مائوئیست" منافق و استاد شهادت حسین خائن ندیده بودم! آن شهداء و شاهدان راست قامت تاریخ، آن قله های شامخ جاودانه به استواری پامیر و بابا کجا و صادق ظفر ... و مفلوک کجا! "انقلاب پرولتری" که اینان با دهن ناپاک شان آن را می آلودند، کجا و این بیگانگان با انقلاب کجا! درک عامیانه و طرز برخورد ضد انقلابی و توطئه گرانه به کمونیسم، به اندیشه های مائوتسه دون، به قضایای بغرنج انقلاب کجا و برخورد اصولی، علمی و حل مسائل انقلاب کجا! ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!!!

صادق ظفر این "مائوئیست" ریاکار، بی آرم، سکتاریست و نژاد پرست از این که زنده یاران مجید و فیض احمد، بهمین و سرمد از "ملیت خودی" نبودند، به جرم "مائوئیست" نبودن لایسنس "کمونیست" و "انقلابی" بودن را از آنان دریغ می کند، ورنه مثل زنده جاوید "اکرم یاری" اینان را نیز متهم به "مائوئیست" بودن می کرد.

ما این "چنین انقلابی بودن" صادق ظفر و ارباب حسین خائن و "خط اینگونه انقلاب" (بخوان ارتجاع) از نوع استاد شیاو و شاگرد "صادق" را در پروژه های "مائوئیستی" ISI، NED و CIA در وجود حزب بدنام و از لحاظ سیاسی شکست خورده و از نگاه معنوی و اخلاقی ضربت خورده "کمونیست - مائوئیست افغانستان" حسین خائن - سید جاوید و جرگه دو نفره نژاد پرست "مائوئیست های افغانستان" صادق ظفر مفلوک دیدیم. فرجام کار یک چنین پروژه ای خائنانه و به ابتکار بیگانه های مغرض و آزمند، عبارت بود از خیانت آشکار ملی و تاریخی، نگون بختی و سیه روزی مادام العمر برای مجریان "افغانستانی" ریز و درشت آن!

در اخیر جهت اطمینان خاطر حسین خائن و شاگرد "صادق" وی به اطلاع آنان برسانم، تا آنجا و آنگاه که این خیانت آشکار ملی و تاریخی تان و توطئه گری و فتنه انگیزی فردی و جمعی جرگه "مائوئیستی" خائن و فتنه گرتان ادامه یابد، من به حکم وظیفه میهنی و انقلابی ام در میدان در مقابل تان ایستاده ام و از افشای خیانات و دسیسه سازی تان و از ماهیت پلید تان، و همچنان در دفاع از پاکیزگی ساحت و تاریخ و شخصیت های تاریخی جنبش انقلابی افغانستان، لحظه ای دریغ نخواهم کرد. این وعده من با استاد شیاو و شاگرد منافق وی است! و در همین جا از تمام کسانی که زیر نام من مورد حمله این ناپاکاران قرار می گیرند معذرت می خواهم و به آنها اطمینان می دهم که مورد حمله این قماش آدمک ها قرار گرفتن امر خوبیست نه بد.

نوشته های قبلی من در مورد پیشینه سیاه و ننگین ارباب حسین خائن (جمعه خان قره باغی، ضیاء)، انجنیر سید جاوید ان جی او باز دلال، "شورش" گر کاذب و "مائوئیست" ریاکار "صادق ظفر" سایت باز و تفکر نژاد باورانه و انحرافی و عملکرد سراپا خائنانه حزب تسلیم طلب حرفه ئی تکه و پاره شده "کمونیست - مائوئیست افغانستان" حسین خائن - سید جاوید و جرگه دو نفره نژاد پرست "مائوئیست های افغانستان" صادق مفلوک، در پورتال فخیم "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" در بخش «آرشیف نویسندگان و موضوعات» تحت اسم من "برومند احمد" در دسترس خوانندگان است. خوانندگان جست و جو گر و مشتاق در این موضوع، می توانند به سهولت به آن دسترسی داشته باشند.

زنده باد آزادی! مرگ بر اسارت!

تانو بتی دیگر...

احمد برومند کابل - افغانستان

۲۶ دلو ۱۳۹۰ شمسی برابر با ۱۵ فبروری ۲۰۱۲ میلادی

(۱) چون فرد دوم این باند وعده نموده که عن قریب ضمن انتقاد از خود با افشای اسنادی که در دست دارد از باند صادق جدائی خویش را اعلام خواهد داشت، در اینجا از وی نام نبرده نمی خواهم حق اولویت انتقاد از خود را از وی دریغ بدارم، در صورتی که الی نوشته بعدی به تعهد خود وفادار نماند، وی را نیز افشاء خواهم نمود.

ا. ب